

حقوق معیاری زن و حقوق قانونی زن

به پیشباز از هشتم مارچ

امسال هشتم مارچ روز همبستگی زنان، در وضعیتی برگزار می شود که در کشور ما افغانستان، آمار خشونت علیه زن روز تا روز نسبت به سال پار به طور تکان دهنده ای بالا رفته است و هم از سوی حدس زده می شود که به دلایل عدیده تمايلات رسمی در صدد اند تا این نهضت را به عقب نشینی وادارند، علی الرغم آنکه گفته می شود، آزادی قانونی زن (آنچه در قانون اساسی برای زن به رسمیت شناخته شده است) غیر قابل معامله بوده و محافظت خواهد شد ولی برای حفظ امتیازات قانونی زن کدام سند و تمسک مشخصه شده است.

در وطن من افغانستان، درد نقض حقوق زن، صرف در این ساحات محدود نمی شود که، مثلاً در راه و راه رو زن را اذیت و آزار می نمایند، یا مثلاً زن را در محیط خانه و برون منزل اهانت می کنند و یا... بلکه فاجعه خیلی گسترده تر از آن است. بدون شک جامعه برون آمده از قعر عقب ماندگی خصایل اساسی خود را در باره زن تا دیر زمانی حفظ خواهد کرد.

مشخصه ای که حقوق زن در جامعه عقب مانده و جامعه متحول را تفکیک میکند، نزدیکی و قرابت اصول حقوق معیاری و اصول حقوق قانونی زنان می باشد، در این نوشته مختصر و شتابزده به روابط و چگونگی این دو شکل از حقوق زن را ملاحظه خواهیم کرد:

حقوق معیاری زن چیست: این حقوق معیاری تمام اصول، ارزش ها، به شمول آزادی ها، صلاحیت ها و حدود اهلیت حقوقی که به آدرس زن در اسناد حقوق بشری تسجیل شده است، را در بر میگیرد، این حقوق معیاری همان امتیازات حقوق بشری است که زن باید حایز آن باشد. در این مختصر نمی توان به جزء این حقوق داخل شد. قلمرو حقوق زن مثل سایر عرصه ها در حال گسترش و تکامل است و بناءً به حقوق زن به حیث یک پدیده در حال تحول باید نگاه کرد؛ امری که دیروز در حوزه حقوق زن نبود ممکن امروز یا فردا مشمول آن گردد.

در کشور های که شگوفایی حقوق زن، نسبت به حقوق معیاری آن که در اسناد بین المللی ثبت می باشند، پیشی بگیرد، قوانین این کشورها، به مثابه یک منبعه، مورد استفاده قرار خواهد گرفت، حتی بخشی از ارزش های مندرج در اسناد بین المللی ناظر به حقوق زن نیز تجارب کار های تقنینی مربوط به عرصه حقوق زن در قلمرو های ملی می باشند، بدون تردید، اسناد حقوق بشری متعلق به حقوق زن حاوی ایده آل های هستند که کشورها اگر نتوانند همه آن ارزش ها را تحقق بخشند، کم از کم از تطبیق حد اقل این حقوق نیز چیز چیزی به زن میرسد. شاید هیچ کشوری قادر نه شده باشد حقوق معیاری زن را به صورت صد فیصد به اجرا بگذارد، ولی ممالکی خواهند بود که این حقوق را به درجه خیلی بلند تحقق بخشیده باشند.

حقوق معیاری زن در اسناد حقوق بشری که تفکر و رهنمود "نظام حقوق بشر" را ساز و سامان میدهد، موقعیت دارد، یعنی منبعه اولی و اساسی حقوق زن، اسناد حقوق بشری داخل در "نظام حقوق بشر" است.

اسناد حقوق بشری که منجمله حقوق زن را نیز در خود دارد از اعلامیه جهانی حقوق بشر 1948 گرفته تا، میثاق های بین المللی مربوط به تمام انسان ها به شمول زنان و نیز میثاق های مختص به حقوق زنان مانند میثاق حقوق سیاسی زنان مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد (جولای 1954)، بعد میثاق محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان (1979 م) است که اساسی ترین سند حمایه از حقوق زن شمرده میشود و افغانستان نیز به آن پیوسته است. یک قرارداد بین المللی هم بنام "قرارداد بین المللی راجع به جلوگیری از معامله نسوان کبیره" نیز در سال 1933 ممنوع گردیده بود، که پسان ها محتویات آن در اسناد دیگر بین المللی منعکس شد.

به دنبال این همه مدارک حقوقی که به حضور حقوق زن رسمیت میدهد، در سال 1994 توسط مجمع عمومی ملل متحد "اعلامیه حذف خشونت علیه زنان" توسط قطعنامه شماره 48/104 اصداریافت و سپس در سال 1995 کنفرانس جهانی زنان در پیکنگ چین برگزار شد، یعنی جهان لحظه ای هم در به خاطر داشتن زن، حضورش و حقوقش غفلت نه کرده است، این مدارک همه منابع تشخیص حقوق معیاری زنان شمرده میشوند.

حوزه حقوق زن از همان حوزه های جنجالی و پُر از بحث و مشاجره است که دهه ها از بحث و مناقشه بر یک بُعد مثلاً سن ازدواج و سن اهلیت کامل حقوقی زن گذشته ولی مناقشه کنندگان تا هنوز از این مباحث دلنگ نه شده اند.

در علت وجودی این تخالف نظر، از نگاه جامعه شناسی حقوق، می توان دو سبب عمده را شناسایی نمود

1 - حقوق زن معمولاً در بسیاری از گوشه های دنیا در برابر "تفسیر فرهنگی" خشن، جانبدارانه و مغرضانه مجامع محافظه کار مصدوم میگردد، حقوق معیاری زن غالباً قربانی همین حربه "تفسیر فرهنگی" است، که نظام های سنتی محافظه کار به زعم خود معانی و مفاهیم فرهنگ محافظه کارانه خویش را بر این حقوق تحمیل می کنند،

و حوزه حقوق زن با شهامت و دلیری پرده ریای پنهانی "تفسیر فرهنگی" را می‌درد، به همین جهت این حوزه ای از حقوق، خطر و ریسک پذیرش تفسیر فرهنگی را به وضاحت خاطر نشان نموده عریان می‌سازد.

2 - جامعه مرد سالار که از زمانه های دور به این سو حقوق، امتیازات و صلاحیت های زن را خپ و چُپ دزدیده است و در برابر استرداد این حق به مالکش مقاومت می‌کند و در توجیه حقانیت این کله شخی، به هر دلیل و بینه و برهانی رو می‌آورد و برای مستحق بودن خود به دلایل مطلق و غیر قابل بحث نیز متوسل میگردد. چنین است که قلمرو حقوق معیاری زن مورد تهاجم دایمی است.

و اما حقوق قانونی زن کدام حقوقی است: حقوق قانونی زن عبارت از حقوق و امتیازاتی مادی و معنوی زن است که قانون برای زن تسجیل و تعیین کرده است و زن به استناد همان حقوقش، می‌تواند، جهت دستیابی به آن، قانوناً اقدام دعوی کند و مراجع محافظت و احقاق حقوق اتباع، مکلف به سمع این دعوی می‌باشند، این حقوق قانونی در واقعیت امر حقوق عملی و قابل اجرای زن را افاده میکند، در حالیکه حقوق معیاری زن تا زمانی که حیثیت قانون را به خود نگیرد، جز رویا های خوشایند چیز بیشتری بوده نمی‌تواند.

اگر قانون ناظر به حقوق زن مترقی باشد و این قانون مترقی تا حدودی حقوق و آزادی زن را در برابر جامعه محافظت کند، قانون مترقی تشخیص خواهد گردید؛ و محک مترقی بودن آن، مطابقتش با معیار های مطروحه همین حوزه خواهد بود، در این صورت ما به حالتی مقابل خواهیم شد که دولت که واضع قانون است بعضاً نسبت به تمایل گروه های عقب گرای اجتماع، پیشرو و مترقی تر تشخیص خواهد شد، ولی اگر دولت هم گرایش عقبگرایانه را دنبال کند، اختلاط محافظه کاری دولت و گروه های حامی عقبگرایی موجود در جامعه سد دشواری را در مقابل حقوق زن ایجاد خواهد کرد. این همسویی، پیامد های ناگواری را برای حقوق معیاری زن در بر خواهد داشت.

قوانین غالباً مبتنی بر تمایلات گروه های مسلط اجتماعی طرح و تصویب می‌شوند، نظام های اجتماعی که تحولات لازم اقتصادی، فرهنگی و مدنی را به خود نه دیده باشند، گروه های مسلط آن در تحقق حقوق دسته های آسیب پذیر جامعه نفع خود را نمی‌بینند. به این صورت احقاق حقوق زن نیز در این روند قرار گرفته زن در چنین جوامعی چندان مدرج شایسته خود را نه خواهد داشت. پس در چنین حالت، قوانینی که حقوق و امتیازات زن را مهندسی میکند، حافظ نظام مغرض و مرد سالار خواهد بود.

منابع قوانین جامعه عقب گرا بیش از آن که نقش متکامل و متحول حقوق زن را در نظر داشته باشد به گذشته های این حقوق نگریسته و همان گذشته ها را محک سنجش و اساس کار خود قرار میدهد و بناءً برای دوام وضعیت مطلوبش حقوق زن را در ورای مفاهیم حقوق معیاری زن تعریف خواهد کرد. به همین دلیل است که قوانین وضعی چنین جوامعی برای زن امتیازات کافی و قانع کننده ای را نخواهد داشت.

در جوامع عقب مانده اگر از یک سو قوانین آن از لحاظ ارزش های متعلق به حقوق زن فقیر و نادار است، از سوی هم حتی همین قوانین در عمل تطبیق نمی‌شود و یا آن طوری که باید تعمیم نمی‌گردد.

یکی از آسیب های اساسی بی ثباتی و تحولات ناخواسته سیاسی و نظامی که بی ثباتی اجتماعی را نیز به دنبال دارد، بی ثباتی نظام قوانین است، عوامل نظیر استیلائی عمومی روحیه هرج و مرج و انارشیزم، بی باوری نسبت به فردا، ضعف کامل وابستگی افراد به ارزش های معنوی، مانند باطل شمردن قوانین و بی حسی در باره حفظ نظم و نظام عمومی است، این عوامل و شاید ده ها عامل دیگر دست به دست هم داده، یک ضرورت حیاتی و هویتی جامعه

دموکراتیک را از بین می‌برد آن ضرورت عمده و اولی که اعتبار حاکمیت را توجیه و تحکیم می‌بخشد "حاکمیت قانون" است، فقدان حاکمیت قانون ضربات مدش خود را بر حقوق نیم دل زن وارد میکند؛ در جامعه ای که حاکمیت قانون وجود ندارد، تمام حقوق و امتیازات اتباع به شمول حقوق و امتیازات زن اعتبار خود را از دست می‌دهد.

معیار های لازم منصفانه بودن قانون نه برای دست اندرکاران قانون و حقوق و نه برای مردم چندان قابل درک بوده اند، آنچه هم که در بعضی از اعلامیه ها، بیانیه ها و یا تعهدات، "کاپی" و یا به "عاریت" گرفته شده اند، این کاپی نمودن صرف با یک عمل میکائیکی و نمایشی به اجرا گذاشته شد اند، به همین لحاظ تا اکنون کسی قادر نه شده است محتویات حقوق مدرن زن را از اسناد مربوط تعهد شده بین المللی برداشته و در اسناد قانونی بگنجاند، یعنی اصول لازم را به صورت احکام الزامی قانونی در آورده و از رعایت و یا نقض آن حساب خواسته و در صورت وقوع تخلف مؤیده پیش بینی شده قانونی را بالای متخلف تطبیق کنند.

از سوی دیگر مواردی هم که از متون اسناد بین المللی متعهد کاپی گردیده اند، اضافه تر جنبه های نمایشی آن برجسته شده و به تماشا گذاشته می‌شوند، در حالیکه جهات بنیادی و اساسی آن که جان مطلب اند، گاهی هم مورد توجه قرار نمی‌گیرند، این شیوه نادرست به معضله عدم فهم موارد کاپی شده، بیش از پیش میافزاید.

در این میان از اصطلاح "حقوق زن" بیشتر استفاده یک "دسته گل قشنگ" نمایشی کار گرفته شده است و در این استفاده جویی، بعضی از رسانه ها پیش قدم بوده اند و نیز عده ای هم که به روشنفکر نمایی تمایلی داشته اند، از این دسته گل قشنگ حقوق زن بهره برده اند.

در گام نخست اراده کافی که بر بنیاد ضرورت نوسازی و توسعه حقوق زن مبتنی گشته باشد، موجود نبود ه است، این امر باعث گردیده تا بر فهم و درک موضوع تأکید زیاد به عمل نیاید.

و بنابر آن سعی عمیق و آگاهانه به انتقال اصول و بینش جدید حقوقی در متون قانونی صورت نه گرفته و اصول جدید و مدرن حقوق زن همواره در حاشیه احکام قانونی قرار داشته اند، یعنی ارزش های نوین حقوق زن ماهیت قانونی به خود نگرفته اند، نتیجه چنین می شود که هیچ قانونی در پرتو اصول متکامل حقوق زن بازنگری و تعدیل نه شود.

جامعه محافظه کاران حتی اجرای بعضی احکامی که در سایه مفاهیم جدید حقوق توجیه پذیر تلقی می شده را کنار میزده اند.

داعیه حقوق زن با سیاسی شدن آن میان تنظیمی ها و متجددان و روشنفکران به یک منازعه ایدئولوژیک تغییر شکل داده و اهداف بشر دوستانه حقوق زن، نیت سیاسی انگاشته می شود، همین حالا گروه های سیاسی هستند که برای مقاصد سیاسی شان از تبلیغ حقوق زن به حیث روپوش کار میگیرند.

آنچه هم که از موج جدید حقوق زن قطره ای بر قوانین می ریخته، در قید تفاسیر سخت سنتگرایانه خفه میگردیده است.

هیچ تلاش و کوششی برای تغییر بستر عمومی جامعه جهت نو پذیری حقوق زن به عمل نیامده و همان ماحول حاکم مرد سالار بر جای خود استوار مانده است و این وضعیت علی الرغم نادرستی آن، عقلانیت دارد زیرا مرد از اینکه عدم نوسازی حقوق زن سلطه اش را تضمین میکند، رأی بر کهنه ماندن این حقوق می دهد،

متن تعهدات بین المللی پیرامون رعایت و محترم شمردن حقوق زن - آن طور که معنی اصلی آن است و نه آن چنان که ما آنرا تفسیر جانبدارانه و مرد سالارانه می کنیم - تا حال در نظر گرفته نه شده است.

مثال برجسته و فراموش ناشدنی عکس العمل حاکمیت در برابر اراده نوسازی حقوق زن، همان منسوخ قراردادن "قانون منع خشونت علیه زنان" است، آن قانون سعی بر آن داشت تا نکات اساسی میثاق بین المللی "محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان" را ماهیت قانونی بدهد، اگر مواردی در آن قابل بازنگری پنداشته می شد، می توانست با

درایت و تدبیر تعدیل شود اما عقبگرایان مجال این تدبیر را برای آن نه گذاشتند. وجود آن قانون خدا بیمارز شاید دست آورد مهمی در عرصه حقوق زن محسوب میشود، اما حالا زن در حاصل کارهای قانونی این چند سال اخیر کدام دستاورد مهمی ندارد، ما در ماده 22 قانون اساسی فقط به لحن عام برابری و تساوی زن و مرد اکتفا میکنیم که برون از قانون یعنی در حاشیه قانون متن آنرا "برابری جنسیتی"، «تعبیر» نموده ایم، البته در حاشیه قانون.

حاکمیت گاهی با لفاظی های سیاسی، جامعه جهانی را فریب داده است و زمانی هم حالت نیمه جنگی و صلح شکننده را بهانه قرار داده و حقوق زن را به این بهانه ها خفه کرده است.

در ظاهر امر همه می گویند که حقوق زن در مذاکرات صلح با اپوزیسیون مسلح غیر قابل معامله است اما تاریخ نشان داده است که "از مادران و خواهران ما برای تأمین صلح خواهان «قربانی!» شده اند."

اوضاع حاکی از آن است که فرق ها و تفاوت های جدی میان حقوق معیاری و حقوقی که قوانین افغانستان برای زنان وضع کرده اند وجود دارد، این تفاوت ها را در احکام عمومی قوانین و کلیات به مشکل می توان دید، ولی وقتی وارد جزئیات قوانین شویم، خواهیم دید که سیمای حقوق زن چه حالتی دارد، و بخصوص زمانی که این قوانین جهت تطبیق مورد تفسیر قرار میگیرند؛ سبحان الله از این حقوق قبلاً معیوب شده، دیگر چیزی برای زن مظلوم باقی نمی ماند، در این مرحله نظام حاکم مرد سالار هر آنچه می خواهد به عمل می آورد. زیرا شیوه و محوطه تفسیر قوانین به صورت مشخص و مطمئن از قیل در متون قوانین معین نه شده است، در اینجا دیدگاه و باور های مفسر است که سرنوشت مفاهیم قوانین را تعیین خواهد کرد. این واقعیت قابل درک است که چنین قوانین و تفسیر متناسب از آنها با توقعات گروه های مسلط بر جامعه مطابقت داشته باشد، آن گروه ها که بر همه چیز حاکم بوده و صلاحیت امر و نهی تثبیت حقوق این و آنرا در اختیار دارند همان آن انانند که ماهیت حقوق زن را در عمل رقم می زنند.

نگاه های عامه معمولاً حوادث و وقایع فاحش در هم شکستن قوانین و غیابت جدی آن را در زندگی زن مشاهده کرده می توانند، زجرکش کردن فرخنده، زندانی کردن چند ماه زن را در تکابی منزل، بینی بریدن، تجاوزات دسته جمعی، تجاوز های درون منزل و برون منزل، به گلوله کشیدن زن، و... این ها همان حوادثی اند که دیگر در باره جنایت بودن آنها اساساً تردیدی نباید وجود داشته باشد، اما حتی نظام حاکم مرد سالار با منطق! کلاسیک خود در توجیه آنها به حیث یک فعل "معمول و مروج!" موقف میگیرد، این نظام قبیح القلب از شنیع بودن و وخامت این اعمال حتی چین بر جبین نمی آورد، جامعه همان یکی دو روز و شب های اول رویداد، وش وش گفته و دو روز بعد همه چیز فراموش می شود، "مانع اساسی که باعث محای استمرار مقاومت در برابر ظلم و استبداد میگردد،

ضعف حافظه توده هاست...". نحوه ای رسیدگی به قضیه فرخنده توسط مراجع ذیصلاح مؤید این حقیقت است، جنایات ولو هر قدر شنیع و خشن هم باشد، حاکمیت برای اجرای یک تحول قابل حساب در زمینه حقوق زن از کرختی برون نمی آید.

نقص دیگر کار این است که صرف اسمی از حقوق زن بعضاً در سخنرانی های رسمی تذکر رفته ولی برای تحقق واقعی کدام رهنمود و اجرای کاری وعده و تصریح نه شده است، به همین علت این حقوق و اصول مربوط به آن در حاشیه قوانین قرار داده شده اند، وقتی عناصر جدید حقوق زن در قوانین جا نگیرند و رسمیت پیدا نه کنند و صرف از آنها به حیث شعارهای جلوه گرانه متجدد بودن استفاده شود، نمی توان مدعی بود که حقوق زن در قلمرو قانون حضور یافته و جای برای خود باز کرده است.

آینده تحولات عمیق حقوق زن در دست خود آنان است، که با کار و مجادله پیگیر، نظام مرد سالار را ناگزیر به پذیرش خواسته های کاملاً عادلانه خود بسازد، این نوسازی باید تدریجی، ولی عمیق و اساسی باشد، که باوجود اعاده حقوق کامل زن، به ارزش های فرهنگی اصیل مردم نیز لطمه ای وارد نه کند، بالاخص که از بعضی از گوشه های ناپذیرفتنی فمسیسم جامعه لیبرال دوری جسته و نگذارند، خواست شریفانه زنان کشور های مانند مملکت عزیز ما در چنین بازی های سرگردان شود.

دولت باید به ایفای تعهدات بین المللی اش ناظر بر رعایت و تطبیق میثاق های که اجرای آنرا زده است، مکلف ساخته شود، زنان باید از محتوای این میثاق ها آگاهی حاصل کرده و از رعایت جز به جز آن اطمینان حاصل کنند، زنان باید شفافیت مبارزات صنفی و حقوقی شان را محافظت نموده از نفوذ سیاسیون در پیشبرد اهداف خود استفاده ببرند نه برعکس آن. زنان به نحوی به مردان خاطر جمعی بدهند که در این تلاش به حقوق اصلی مردان صدمه ای وارد نمی شود و پشتیبانی مردان را از این نهضت جلب کنند، زن باید به نیرو و اقتدار دانشی و علمی خود هر چه بیشتر بی افزاید، علم و آگاهی علمی، عمده ترین سلاح بُرد در این مجادله است.

پایان